

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال هشتم (۱۳۹۷)، شماره نوزدهم

ناکارآمدی اعراب در نحو قدیم با تکیه بر آیات قرآن کریم مطالعه موردی: خفض به جوار

حسین آشوری^۱

محمد صالح شریف عسکری^۲

سید عدنان اشکوری^۳

علی پیرانی شال^۴

چکیده

اعراب، بارزترین ویژگی زبان عربی است و مهم‌ترین نقش را در روند معناشناختی متن ایفا می‌کند اما توجه بیش‌ازحد نحویان به این پدیده زبانی، موجب شد تا از توجه به دیگر قرینه‌های درون‌متنی و برون‌متنی موجود در ذات زبان که منجر به فهم معنا می‌شود، بازمانند.

جایگاه اغراق‌آمیز اعراب در اندیشه زبان‌شناسان عرب، آنان را به تدوین تبصره‌ها و ابواب نحوی غریب جهت تثبیت حاکمیت اعراب واداشته است. «خفض به جوار» از جمله این ابواب است. خفض به جوار، معنایی اشتباه برخلاف معنای حقیقی ارائه می‌دهد و به‌رغم مجرور بودن لفظ، دربردارنده معانی رفعی و نصبی است.

پژوهش پیش‌رو با رویکرد تحلیلی انتقادی، ناتوانی اعراب را در افق آیات قرآن کریم و از طریق تحلیل باب خفض به جوار اثبات می‌کند. بر طبق داده‌های پژوهش: ۱. اعراب، توان تبیین همه معانی متن را ندارد؛ ۲. گاهی علائم اعرابی، معنای اشتباهی را منتقل می‌کند که در نتیجه، نیازمند علوم دیگری همچون آواشناسی، بلاغت و لغت است؛ ۳. برخی ابواب نحوی در جهت تحمیل سیطره اعراب بر زبان وضع شده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، نحو، اعراب، ناکارآمدی اعراب، خفض به جوار.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه خوارزمی تهران (نویسنده مسئول) /

hosseinashoori266@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه خوارزمی تهران / ms_shaskari@hotmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه خوارزمی تهران / eshkewaree@yahoo.com

۴. دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه خوارزمی تهران / pirani@khu.ac.ir

۱- مقدمه

زبان، ظرف اندیشه، هویت یک ملت و ابزار ارتباط و تفاهم در میان افراد یک جامعه به طور خاص و میان افراد بشر به طور عام است. به همین دلیل اهل هر زبان در حفظ و صیانت زبان خویش از هر گونه خطا و اشتباهی کوشیده‌اند و برای آن قواعدی مستحکم بنا کرده‌اند که از آن به علم نحو تعبیر می‌شود (آشوری، ۱۳۹۱، ص ۱). چه اینکه «ایجاد هر گونه ضعف و سستی در زبان یک ملت یا جایگزینی زبان جدید به جای آن، به معنای ضربه زدن به فرهنگ آن قوم یا نابودی آن است» (السید، ۱۹۸۹، ص ۵۸).

زبان‌شناسان مسلمان نیز با هدف حفظ زبان عربی و ممانعت از نفوذ لحن و اشتباه (ضعف و سستی) به آن و به تبع آن، جلوگیری از آسیب دیدن قرآن، قواعدی گسترده، نسبتاً دقیق و دارای شمول وضع کرده‌اند که علم نحو نام گرفته است.

نحو عبارت از «قواعدی است که از چگونگی هم‌نشینی تک‌واژه‌ها بر روی زنجیره گفتار و ساختن واحدهای بزرگ‌تر سخن می‌گوید» (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵). به بیان دیگر «نحو، قانون ترکیب کلام است و حالتی را که می‌بایست کلمه در جمله و جمله با جمله‌های دیگر داشته باشد تبیین می‌کند تا سخن، نظم پیدا کرده و بتواند معنا را ادا کند» (مصطفی، ۱۹۵۹، ص ۱). در این علم از حالت‌های آخر کلمات به هنگام ترکیب با یکدیگر بحث می‌شود و در واقع این دانش، فرآیندی جهت‌دار است که دست‌یابی به معنا را میسر می‌کند (شعیری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳). حالت‌های آخر کلمه، اعراب نام دارد که تحت تأثیر کلمات دیگری که به عامل معروف هستند به وجود می‌آید.

۲- جایگاه اعراب در نحو عربی

بر اساس فرهنگ لغت‌های عربی، «اعراب، مصدری بر وزن افعال است که از فعل رباعی «أعربَ» بر وزن «أفعلَ» گرفته شده است. گفته می‌شود «أعربتُ عن الشيء» یعنی آن را روشن و واضح کردم» (ابن جنی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۳۷). اعراب به معنای آشکار کردن و اظهار نمودن است. «أعرب عنه لسانه» یعنی آن را آشکار کرد و اظهار نمود؛ اعراب را به دلیل توضیح دادن و تبیین کردن، اعراب نامیده‌اند. اعراب در نحو یعنی توضیح معانی به واسطه الفاظ و «أعرب کلامه» یعنی بدون اشتباه در اعراب سخن گفت (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۵۸۸-۵۸۹).

نحویان قدیم بر اساس فهمی که از متن و ساختمان کلام داشتند، علم نحو را بر پایه و شالوده اعراب بنا نهادند و درک معانی موجود در متن را تنها در گرو شناخت اعراب قرار دادند. توجه و تعصب بیش از حد نحویان گذشته به موضوع اعراب موجب شد که آنان از بررسی مؤلفه‌های دیگری که در فهم معنا کمک می‌کند غافل بمانند و در نتیجه همین غفلت، علم نحو از درک دیگر قرینه‌های موجود درون‌متنی و برون‌متنی تأثیرگذار در روند شناسایی معنا عاجز بماند. تعاریفی که نحویان از نحو و اعراب ارائه کرده‌اند، خود گواه این مدعاست.

ابن فارس گفته است: با اعراب است که معانی مشخص می‌شود و اگر اعراب نبود؛ فاعل از مفعول، مضاف از موصوف و تعجب از استفهام مشخص نمی‌شد (ابن فارس، ۲۰۰۷، ص ۴۳). از نظر ابن جنی: «حركات، روشنگر معنای کلمات هستند؛ وقتی بگویی «أَكْرَمَ سَعِيدٌ أَبَاهُ وَ شَكَرَ سَعِيداً أَبُوهُ»^۱ از طریق اعراب کلمات است که مخاطب به فاعل و مفعول در جمله و در نتیجه معنای جمله پی می‌برد» (ابن جنی، ۲۰۰۱، ص ۶۸)؛ و بر طبق نظر زجاجی: حرکات اعراب وضع شده‌اند تا معانی را بیان کنند (زجاجی، ۱۹۷۹، ص ۷۶).

ابن مالک نحوی (د. ۶۷۲ق) اولین زبان‌شناسی است که معتقد بود اعراب تنها یک دسته از معانی را در کلمات مشخص می‌کند و معانی دیگری در کلام وجود دارند که نیازی به اعراب ندارند و بدون اعراب قابل تشخیص هستند. طبق نظر وی در کتاب شرح التسهیل: معانی‌ای که بر کلمات عارض می‌شوند دو دسته‌اند: ۱. معانی‌ای که پیش از ترکیب عارض می‌شوند مانند تصغیر، جمع، مبالغه، مفاعله، مطاوعه و طلب؛ این دسته از معانی به‌گونه‌ای هستند که برای هر معنا، یک صیغه وجود دارد که به آن دلالت می‌کند و نیازی به اعراب ندارد؛ ۲. آنچه با ترکیب بر کلمه عارض می‌شود مانند معنای فاعلی، مفعولی و اضافه که این قسم از معانی، به اعراب نیاز دارند تا از یکدیگر تمیز داده شوند (ابن مالک، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۳۴). خانم زینب مدیح جبارة النعیمی در مقاله «الدلالة النحویة بین القدامی والمحدثین» بیان داشته است که قرینه‌های لفظی و معنوی دیگری غیر از اعراب نیز وجود دارند که در فهم معنا، کشف روابط نحوی، معین کردن عناصر جمله و تحلیل دقیق آن عناصر سهیم هستند (نعیمی، ۲۰۰۹، ص ۱۶). تمام حسان در کتاب «اللغة العربية معناها و مبناها»، قرینه‌های دیگری در کنار اعراب بیان کرده است که در کشف معنا تأثیر

۱. سعید، پدرش را گرامی داشت و پدرش از سعید تشکر کرد.

دارند؛ اما پژوهش‌های فوق به ناکارآمدی اعراب در نحو قدیم از طریق نقادی ابواب نحویِ موردقبول پیشینیان نپرداخته‌اند.

بنا بر تحقیقات و مطالعات انجام‌شده هیچ پژوهش علمی اعم از مقاله، کتاب یا پایان‌نامه‌ای که کارکرد اعراب را با رویکرد قرآنی به‌ویژه در موضوع طرح‌شده (مجاورت)، مورد کنکاش و بررسی قرار داده باشد، یافت نشده است. پژوهش‌های نحوی قرآنی، غالباً در جهت سیطره دادن اعراب بر معنا گام برداشته‌اند و آیاتی از قرآن را که به‌صراحت بیانگر ناکارآمدی اعراب است در قالب ابواب نحوی جدید، توجیه اعرابی کرده‌اند، حال‌آنکه این مقاله تلاش دارد تا با رویکردی تحلیلی انتقادی و نه توجیهی، از آیات قرآن در جهت تبیین محدوده کارکرد معاشناختی اعراب، با تکیه بر «حمل به جوار» بهره بگیرد که خود حرکتی بی‌سابقه محسوب می‌شود.

۳- ناکارآمدی اعراب در نحو قدیم

عامل و اعراب، پایه و اساس نحو قدیم را تشکیل می‌دهند. بین این دو پدیده نحوی رابطه علی و معلولی برقرار است یعنی هر حرکت اعرابی معلول یک علت است که آن علت را عامل می‌نامند؛ به‌گونه‌ای که هر تغییر حرکتی یا حرفی در آخر کلمه، محصول یک عامل است؛ نحویان در تعریف عامل گفته‌اند: آنچه موجب تغییر حرکت آخر کلمه مُعرب به رفع، نصب، جر یا جزم می‌شود؛ و آن تغییر حرکتی را اعراب نامیده‌اند (زمخشری، بی‌تا، ص ۲۸۹). اهمیت عامل و اعراب در نحو قدیم به‌قدری بالاست که نحویان، کلمات مبنی که دارای حرکت ثابت هستند و کلمات مُعربی را که حرکت ظاهری ندارند یعنی در آخر آن‌ها حرکتی مشاهده نمی‌شود، تحت عنوان اعراب محلی و تقدیری در زیرمجموعه عامل و اعراب قرار داده‌اند و بدین ترتیب، سلطه عامل و اعراب را در تمام نحو حتی در جمله‌ها تسری بخشیده‌اند، اما با وجود همه تلاش‌های انجام‌گرفته الف) گاه کلماتی در زبان عربی یافت می‌شوند که حرکت اعرابی آنان تابعی از عامل نیست یعنی عاملی برای آن اعراب در کلام وجود ندارد مانند عطف به توهم؛ ب) گاه با کلماتی مواجه می‌شویم که اعرابشان علی‌رغم داشتن عامل، معنای صحیحی را منتقل نکرده بلکه ادراک معنای جمله بر اساس آن اعراب ناممکن است زیرا معنای غلطی را القا می‌کنند مانند مجاورت؛ ج) گاه چند وجه اعرابی برای یک کلمه یا جمله در متن، قابل فرض است که از آن به تعدد وجوه اعراب یاد شده است زیرا اعراب نمی‌تواند معنای نحوی موردنظر متکلم را مشخص کند و در اینجاست که هر نحوی با تکیه بر فهم و ادراک خود، وجهی را اختیار می‌کند که گاهی اوقات، معنای یک وجه اعرابی با وجه دیگر در تعارض و تناقض قرار می‌گیرد؛ از همین رو

نحویان با ایجاد متمم‌ها، تبصره‌ها و تدوین ابواب نحوی خاص، حاکمیت عامل و اعراب را بر زبان عربی تثبیت و توجیه کرده‌اند. در ادامه ضمن توضیح عطف به توهم، مجاورت و تعدد وجوه اعراب، ناکارآمدی اعراب بیشتر روشن می‌شود:

۳-۱- خفض به جوار یا اعراب به جوار

زبان‌شناسان عربی در مورد سه نوع مجرور یعنی مجرور به حرف جر، مجرور به اضافه و مجرور به تبعیت اجماع دارند که همگی به ترتیب در ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ﴾ (حمد: ۱ / ۱) جمع شده‌اند اما نوع چهارمی از مجرورات به نام «مجاورت» وجود دارد که مورد اجماع نبوده و با مخالفت گروهی از زبان‌شناسان مواجه شده است. مجاورت از جمله ابواب نحوی است که به‌عنوان تبصره و در واقع فراری برای توجیه ناکارآمدی اعراب وضع شده است زیرا در مجاورت، اعراب، معنایی را برخلاف معنای صحیح القا می‌کند.

اعراب در جر به جوار (مجاورت)، نه تنها به فهم معنا در جمله کمکی نمی‌کند بلکه معنای اشتباه و غلطی را به دست می‌دهد که باید چاره‌ای برای آن اندیشید؛ به عبارت دقیق‌تر، در مجاورت لازم است اعراب را به کناری نهاده و معنا را با تکیه بر سیاق جمله و با تکیه بر علوم دیگر مانند واژگان‌شناسی، بلاغت و ریخت‌شناسی تبیین کرد. نحویان قدیم با وجود مشاهده این ناکارآمدی اعرابی در فهم معنا، دانسته یا نادانسته و خواسته یا ناخواسته، از پذیرش این حقیقت روشن که اعراب به‌تنهایی تأثیری در فهم مفهوم و مقصود کلام ندارد سرباز زده‌اند و بر سخن خود که «علمُ الإعرابِ علمُ المَعْنَى» (مبارک، ۱۹۸۴، ص ۶۳) است، پای فشرده‌اند.

در تعریف مجاورت گفته شده است: اسمی که اعرابش غیر از جر (مرفوع یا منصوب) است اما به دلیل همسایگی با یک اسم مجرور، مجرور می‌شود (ایروانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰). خفض به جوار، جرّ به جوار و حمل به جوار، نام‌های دیگر آن است (ابو حیان، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۹۱۴).

به‌عنوان مثال نحویان معتقدند تبعیت صفت از موصوف در چهار مورد اعراب، عدد، جنس و معرفه - نکره، اصل در ترکیب وصفی است؛ مانند ﴿إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۱۵ / ۲): «همانا خداوند، وسعت‌بخشِ داناست» که علیم، صفت برای واسع است یا ﴿طَهَّرْنَا بَيْتَنا لِلطَّائِفِينَ وَاللَّائِكِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره: ۱۲۵ / ۲): «خانه مرا برای کسانی که برای طواف و اعتکاف و نماز می‌آیند پاکیزه کنید» که السجود، صفت برای الرُّكَّع است اما گاه مواردی در زبان عربی یافت می‌شود که

این قاعده نحوی در آن نقض شده است «مانند «هذا جُحْرٌ ضَبٌّ خَرَبٌ»^۱ که لفظ «خَرَبٌ» با وجود اینکه صفت برای «جُحْرٌ» است و باید مرفوع شود، مجرور تلفظ شده است» (عسیری، ۱۴۲۹، ص ۷۴).

در توضیح مثال مذکور باید گفت: معنایی که اعراب «خرَب» بیان می‌کند به این شکل است: «هذا جُحْرٌ لُضْبٌ خَرَبٌ» یعنی این لانه یک سوسمار ویران شده است؛ حال آنکه ویران شدن برای سوسمار به کار نمی‌رود بلکه «خرَب» در اینجا برای لانه به کار رفته است و صفت آن است که شکل درست جمله چنین است «هذا جُحْرٌ ضَبٌّ خَرَبٌ» که اگر اضافه را لغو کنیم می‌شود «هذا جُحْرٌ خَرَبٌ لُضْبٌ» (این لانه ویران شده یک سوسمار است).

۳-۱-۱-۱-۳- موضع نحویان نسبت به جر به جوار

جر به جوار مورد اجماع جمهور نحویان است اما در مورد جزئیات و کاربرد آن در زبان اختلافاتی وجود دارد. گروهی از نحویان نیز با توجه به مشکلاتی که این باب نحوی علیه کاربرد اعراب به وجود آورده است، منکر آن شده‌اند و مواردی را که این قاعده نحوی در آن به کار رفته است با استفاده از اصل تقدیر (مقدّر فرض کردن شیئی در کلام)، توجیه کرده‌اند که نظرات هر دو گروه به تفصیل بیان می‌شود.

۳-۱-۱-۱-۳- موافقان جر به جوار

الف) سیبویه جر به جوار را به طور مطلق پذیرفته است (سیبویه، بی تا، ج ۱، صص ۴۳۶-۴۳۷)؛ و نظر وی مورد اجماع جمهور نحویان است (ابوحیان، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۹۱۴ / سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۴۰). این گروه معتقدند جر به جوار در تمامی ابواب نحوی به کار می‌رود و تصریح کرده‌اند که جر به جوار در صورتی که موجب اخلال در معنا و ایجاد اشتباه نشود، قیاسی است (ابن عقیل، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۳ / صبان، ۱۹۹۹، ج ۳، ص ۱۰۳۰)؛ اما فراء در میان این گروه، آن را متوقف بر سماع دانسته (فراء، ۱۹۸۳، ج ۲، صص ۷۴-۷۵) و مخالف قیاسی بودن آن است.

ب) خلیل بن احمد فراهیدی معتقد است جر به جوار تنها در ترکیب اضافی جایز است و مضاف و مضاف‌الیه نیز باید از حیث عدد (مفرد، جمع) و جنس (مذکر، مؤنث) با یکدیگر

۱. این لانه ویران شده یک سوسمار است.

مطابقت داشته باشند (سیبویه، بی تا، ج ۱، ص ۴۳۷/ سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۴۲/ سیرافی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۴۱۵).

ج) برخی جر به جوار را منحصر در ترکیب وصفی دانسته‌اند که نظر ابن صاعد بغدادی است (بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۵، ص ۹۱)؛ مانند «و إِيَّاكُمْ وَ حَيَّةَ بَطْنِ وَادِ هَمُوزِ النَّابِ لَيْسَ لَكُمْ بِسِيٍّ^۱ (حطیئة، ۱۹۸۱، ص ۱۳۹) که لفظ «هموز»، صفت «حیة» است و باید منصوب شود اما به دلیل مجاورت با «واد» مجرور شده است (فراء، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۷۴/ بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۵، ص ۸۶).

۳-۱-۱-۲- مخالفان جر به جوار

گروهی از نحویان، جر به جوار را ممتنع می‌دانند (عسیری، ۱۴۲۹، ص ۷۴). آنان تلاش می‌کنند، جر به جوار را به وجوه اعرابی دیگری حمل کنند و هرگاه توان توجیه ندارند، آن را در ذیل موارد شاذ و ضرورت درج کرده‌اند (همان، ص ۸۳)؛ مانند عکبری که جر به جوار را از موارد ضرورت و شاذ می‌داند (عکبری، ۱۹۸۷، ج ۳، ص ۱۷۴)؛ و نحاس که معتقد است جوار نه در قرآن وجود دارد و نه در کلام عرب زیرا جوار، غلط و اشتباه است (نحاس، ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۳۰۷)؛ و ابوحنیان (ابوحنیان، ۱۹۹۲، ج ۱۰، ص ۵۱۸) به عنوان مثال در مورد «هذا جحرُ ضِبِّ خرب» گفته است: لفظ «خرب» صفت برای «ضِبُّ» است و فاعل آن حذف شده است یعنی «هذا جحرُ ضِبِّ خربِ الجحرُ منه»^۲ (ابن جنی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۱۷/ ابن عقیل، بی تا، ج ۲، صص ۴۰۳-۴۰۴)؛ که توجیهی اشتباه و تأویلی ناشایست است زیرا امکان حذف معمول صفت در نعت سببی، وجود ندارد و ذکر آن واجب است و ابن هشام و سیوطی صراحتاً این تأویل را غلط دانسته‌اند و با آن مخالفت کرده‌اند زیرا صفت به دلیل ضعف عمل نمی‌تواند در معمول محذوف عمل کند؛ چنین توجیهی باعث شده است که جحر، معمول ضِبُّ باشد و ضِبُّ نیز به دلیل اضافه، معمول جحر شود و این دور است و دور باطل است. چنین چیزی در کلام عرب وجود ندارد (ابن هشام، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۸۴/ سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۴۱).

۱. بر حذر باشید از مار درون دره‌ای که نیشی تند و سریع دارد حال آنکه مانند شما نیست.

۲. این لانه سوسماری است که لانه‌اش ویران شده است.

۳-۱-۲- عطف به جوار در قرآن

ابن جنی معتقد است عطف به جوار، بیش از ۱۰۰۰ بار در قرآن به کار رفته است. وی گفته است: برخی «هَذَا جُحْرٌ ضَبُّ خَرَبٍ» را شاذ دانسته و برخی آن را غلط پنداشته و گروهی گفته‌اند نمی‌توان کلام عرب را بر این قاعده حمل کرد اما من حدود هزار و نه مورد در قرآن سراغ دارم که عطف به جوار در آن به کار رفته است (ابن جنی، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۱۷). در ادامه آیاتی از قرآن ذکر می‌شود که این قاعده در آن‌ها به کار رفته است:

الف) ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ (بینه: ۹۸ / ۱): «کافران اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود] دست‌بردار نبودند تا اینکه دلیل روشنی برایشان بیاید».

در آیه فوق، لفظ «مشرکین» با آنکه معطوف به «الذین» است و باید مرفوع می‌شد (ابن انباری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۰۲) اما به دلیل مجاورت، به کسر خوانده شده است که ابو حیان آندلسی به دلیل مخالفت با عطف به جوار، تلاش کرده است آیه را به صورت دیگری توجیه کند. وی معتقد است «المشرکین» معطوف به «اهل الکتاب» است نه معطوف به «الذین» (ابو حیان، ۱۹۹۳، ج ۱۰، ص ۵۱۸).

حال آنکه اعراب مشرکین در آیه فوق، یک تابع آوایی است نه تابع نحوی؛ یعنی حرکت یاء در این کلمه ناشی از ضرباهنگ میان دو اسم مجاور (کتاب - المشرکین) است و نه تابع عامل نحوی، زیرا عامل نحوی هیچ تأثیری در مجاورت ندارد و مجاورت به هیچ وجه قابل توجیه با نظریه عامل نحوی نیست.

«کلمه مشرکین با آنکه عطف به الذین است اما به دلیل مجاورت با اهل الکتاب، حمل بر جر شده است. وجود فاصله زیاد بین تابع و متبوع حقیقی آن و آشکار نبودن حرکت اعرابی متبوع حقیقی موجب شده است تا جرّ تابع به خاطر مجاورت با اهل الکتاب آسان شود؛ به نظر من، فاصله زیاد بین تابع و متبوع، آشکار نبودن حرکت اعرابی [الذین]، ثقل و سنگینی حرکت اعرابی در انتقال از کسره به ضمه و نغمه‌نگ آوایی در حرکت اعرابی دو اسم مجاور، دست‌به‌دست هم داده‌اند و حمل به جوار را تسهیل کرده‌اند زیرا حروف محکوم به حرکت اعراب، آوای خاصی دارند اما زمانی که متبوع حقیقی آنان، مبنی باشد، فاصله زیاد بین تابع و متبوع موجب می‌شود حرکت اعراب در میان آوا و حروف کلمات مابعد متبوع، متلاشی شود؛ از همین رو تابع از

حرکت نزدیک‌ترین آوا تأثیر می‌پذیرد که همان آوای حرف آخر اسم مجاورش است» (صالح، ۲۰۰۷، ص ۱۳۴).

ب) ﴿أَنْ لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ﴾ (هود: ۲۶/۱۱): «همانا من از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم».

روز دردناک وجود ندارد، «کلمه أَلِيم صفت عذاب است، نه صفت یوم ولی به دلیل جوار، مجرور شده است» (خفاجی، بی‌تا، ج ۵، ص ۹۰/ آلوسی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۳۶). برخی تلاش کرده‌اند این وجه را نیز همانند «جَحْرُ ضَبِّ خَرَبٍ» توجیه کنند و گفته‌اند: أَلِيم نعت سببی برای یوم است یعنی «عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ عَذَابُهُ»^۱ که مضاف یعنی عذاب حذف شده است و ضمیر آن در أَلِيم مستتر شده است (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۵۴). این سخن مورد قبول نیست زیرا هرگاه صفت بر چیزی غیر از موصوف جاری شود، باید فاعل آن ظاهر شود و مستتر گرفتن فاعل، جایز نیست (عکبری، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۴۴).

أَلِيم در ترکیب فوق یک مجاز است اما درباره نوع مجاز اختلاف وجود دارد:

۱. اسناد مجازی است: یعنی اسناد به زمان است. آلوسی در این باره گفته است: توصیف یوم به أَلِيم (مؤلم)، اسنادی مجازی است زیرا مؤلم و درد دهنده که همان خداوند است، ظرف را به منزله فاعل قرار داده است چه اینکه بیشتر کارها در آن اتفاق می‌افتد و این بدان جهت است که گویا، فعل درد آوردن از یوم صادر شده است (آلوسی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۳۶).

۲. مجاز مرسل مفرد: سید قطب برخلاف آلوسی معتقد است که یوم أَلِيم هرگز به معنای مؤلم (دردآور) نیست بلکه به معنای مألوم (دردکشیده - درد داده شده) است؛ زیرا کافران در آن روز درد را می‌چشند اما بیان قرآنی، این صیغه را انتخاب می‌کند تا به تصویر کشد که آن روز نیز، این درد را حمل می‌کند و احساس می‌کند پس حال کسانی که در آن روز هستند چگونه خواهد بود؟ (قطب، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۵۴).

ج) ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ (ابراهیم: ۱۸/۱۴): «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمالشان همچون خاکستری است که در روز طوفانی باد شدیدی بر آن بوزد».

۱. عذاب روزی که عذابش دردناک است.

پیش از پرداختن به حمل به جوار در این آیه لازم است تا معنای عاصف مشخص گردد. در لغت آمده است که «عَصَفَتِ الرِّيحُ عَصْفًا وَ عَصُوفًا» یعنی باد، شدید شد. اسم فاعل آن عَاصِفٌ و عَاصِفَةٌ است (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۱۴).

نحو و اعراب، توان ارائه هیچ‌گونه راهکاری برای حل این اشکال لغوی در آیه فوق الذکر را ندارد زیرا «عاصف باوجود آنکه صفت برای ریح است اما صفت یوم واقع شده است» (زمخشری، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۳۷۱). علم نحو را توان توجیه معنا برای این ترکیب وصفی نیست. اعراب در اینجا به تنهایی توان پاسخ‌گویی به معنا را ندارد، از همین روست که نحویان در توجیه این اعراب، دست به دامن علم بلاغت شده‌اند و خارج از علم نحو، مشکل اعراب را حل کرده‌اند. تمامی راهکارها و تفاسیر ارائه‌شده در توجیه معنای این ترکیب و اصلاح حرکت اعرابی موجود در این صفت نحوی، تکیه بر بلاغت دارند که شامل موارد زیر هستند:

۱. صنعت بدیعی مبالغه: بر طبق این نظر، زمان به خاطر مبالغه به عسوف وصف شده است مانند «نَهَارُهُ صَائِمٌ وَ لَيْلُهُ قَائِمٌ»^۱ (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۴۴). بر طبق این نظر، شدت باد به اندازه‌ای زیاد است و باد در آن روز چنان با شدت غیرقابل وصفی وزیدن دارد که گویا آن روز، شدت گرفته است؛ با توجه به محال بودن رخ دادن این اتفاق، این ترکیب از نوع غلو در صنعت مبالغه است.

۲. مجاز مفرد مرسل: «یوم عاصِفٌ» فاعل به معنای مفعول‌فیه است زیرا باد در آن اتفاق افتاده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۰۱). مطابق این نظر، در این ترکیب، صنعت مجاز از نوع تعلق اشتقاقی اطلاق فاعل به معنای مفعول استفاده شده است «مانند آیه ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۲ [هود: ۴۳/۱۱] که عاصم به معنای معصوم است» (هاشمی، ۱۹۹۹، ص ۲۵۵). این نوع تعبیر، تباهی و نابودی اعمال بی‌هوده را به تصویر می‌کشد به‌گونه‌ای که صاحبان این نوع از اعمال، نمی‌توانند چیزی از آن اعمال را حفظ کنند و از آن بهره‌ای ببرند (قطب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۷). در این آیه به وضوح روشن می‌شود که اعراب نحوی مجاورت، موجب ایجاد اشکال لغوی شده است و تنها راه حل آن را باید در وجوه بلاغی جست‌وجو کرد و هیچ نحوی نتوانسته است با تکیه بر علم نحو و اعراب، این مشکل را حل کند.

۱. روزش، روزه‌دار و شبش، بیدار است.

۲. امروز از فرمان خداوند هیچ نگاه‌دارنده‌ای نیست.

۳-۱-۳- اشکالات وارد بر خفض به جوار

شاید بتوان گفت مجرور شدن لفظی به خاطر مجاورت، یک اصطلاح نحوی صحیح باشد اما مجاورت با وجود اینکه یکی از ابواب نحوی است، با اساس و مبنای علم نحو که کشف معانی است در تعارض قرار دارد. خفض به جوار با دو مشکل بزرگ نحوی روبه‌رو است:

۱. از نظرگاه نحو، هر حرکت اعرابی در بردارنده یک معنای خاص نحوی است. رفع، علامت مبتدا، فاعل، نائب فاعل، خبر و... است که هر یک در ترکیب خاصی قابل شناسایی هستند؛ و نصب، علامت مفاعیل خمس و... که هر یک نیز طبق ابواب نحوی تعریف شده قابل شناخت می‌باشند. جر یا بیانگر عمل حرف جر است، یا معنای اضافه را می‌رساند و یا معنای تبعیت دارد؛ اما جر به جوار، منتقل‌کننده کدام یک از این معانی به ذهن است؟ پاسخ روشن است. مجاورت به هیچ وجه حامل سه معنای جرّی فوق‌الذکر نیست؛ اگر بگوییم حامل آن معانی (مجرور به حرف جر، مضاف‌الیه و تابع) است، حرف بیهوده‌ای گفته‌ایم چه اینکه:

الف) هر یک از معانی جرّی نام ویژه خود را دارند و نیازی به ابداع اصطلاح جدید برای آن‌ها نیست.

ب) معنای دیگری برای جر در نحو تعریف نشده است که بتوان مجاورت را بدان حمل کرد. پس جر به جوار، حامل معانی غیر جرّی، یعنی بیان‌کننده معانی رفعی یا نصبی است. کلمه مجرور با معنای مرفوع یا منصوب، نشانه‌ای از ناکارآمدی حرکات اعرابی در انتقال معانی تعریف شده در ابواب و احکام نحوی است و این خللی در سلطه اعراب جهت تبیین معنا ایجاد می‌کند؛ اما مشکل بزرگ‌تر، نحوه انتقال از کلمه مجرور به معنای منصوبی و مرفوعی در مجاورت است. طرح این سؤال لازم است که آیا نحو می‌تواند با همه فصل‌ها و بخش‌هایی که دارد، فرآیند انتقال و نحوه انتقال را فراهم کند یا باید این فرآیند را در علوم دیگری همچون بلاغت، آواشناسی و... و از طرق دیگری مانند نغمهانگ کلام جست‌وجو کنیم؟

۲. نظریه عامل، پایه و اساس نحو را تشکیل می‌دهد. هر حرکت اعرابی در نحو، تابع یک عامل است و فرض کردن اعراب بدون عامل، محال است زیرا رابطه عامل و اعراب در نحو، رابطه علی و معلولی است. در تعریف عامل گفته‌اند آنچه بر کلمه در زبان عربی وارد می‌شود و اثر رفعی، نصبی، جرّی یا جزمی بر آخر آن کلمه می‌گذارد (زمخشری، بی تا، ص ۲۸۹). سلطه عامل در نحو، به قدری دارای اهمیت است که نحویان در موارد عدم وجود عاملی در لفظ، عاملی ذهنی و معنوی (عامل در مبتدا و خبر) را تعریف کرده‌اند در حالی که مجاورت با وجود اینکه یک

حکم و نقش نحوی است، محصول عامل نیست و در حرکت خود از هیچ عاملی تبعیت نمی‌کند بلکه صرف مجاورت با کلمه مجرور دیگری، موجب جر آن می‌شود و به همین دلیل است که معانی جرّی مورد اتفاق در نحو را نمی‌رساند زیرا تابع عواملی که منجر به آن معانی می‌شوند، نیست.

به‌عنوان مثال در آیه ﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرُوا جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾^۱ (یوسف: ۱۸/۱۲)، کلمه «كَذِبٍ» از جمله مثال‌های خفض به جوار در قرآن کریم است که به دلیل قرب و مجاورت و به‌منظور ایجاد تناسب آوایی بین دو کلمه مجاور هم، مجرور شده زیرا در جوار و همسایگی کلمه‌ای مجرور قرار گرفته است و معنای حقیقی آیه چنین است: «و جاءوا كذباً على قميصه بدم» (سلیمان، ۲۰۰۴، ص ۵۱).

زمخشری در این‌باره گفته است: کلمه کذب معنای حالیه دارد یعنی «جاءوا به كاذبين»^۲ (زمخشری، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۴۵۱)؛ و دم هرگز با کذب وصف نمی‌شود (زحیلی، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۵۱)؛ زیرا کذب تنها صفت قول قرار می‌گیرد و هرگز صفت اجسام واقع نمی‌شود (سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۴۹۸)؛ بنابراین کذب به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند صفت برای دم باشد و معنای آیه بیانگر این است که «آنان پیراهن آغشته‌به‌خون را آوردند، درحالی‌که دروغ می‌گفتند». لفظ کذب، حالت آنان را در وقت آوردن پیراهن، توصیف می‌کند اما هماهنگی حرکتی و همانندسازی آوایی میان دم و کذب، موجب مجاورت شده است (سلیمان، ۲۰۰۴، ص ۵۱). چنان‌که مشاهده می‌شود، لفظ کذب به‌رغم مجرور بودن، معنای منصوبی (حال) دارد و دربردارنده معنای جرّی نیست.

برخی تلاش کرده‌اند تا این اختلال معنایی را به گونه‌های دیگری حل کنند که هرچند صحیح و بجاست اما این راه‌حل‌ها، تلاشی برای فرار از نقش نحوی مجاورت و تأویل آن به وجوه دیگری است. دو وجه برای حل مشکل مجاورت در این آیه مطرح شده است که شامل یک راه‌حل بلاغی (مجاز) و یک راه‌حل نحوی (تقدیر گرفتن محذوف) است که تفصیل آن به‌صورت زیر است:

الف) تفسیر کذب به مکذوب فیه: این توجیه، یک توجیه بلاغی است که از آن به مجاز مفرد مرسل به علاقه تعلق اشتقاقی یاد می‌شود زیرا کذب مجازاً در معنای مکذوب به کار رفته است.

۱. و بر پیراهن وی خونی دروغین آوردند، [یعقوب] گفت: [نه]، بلکه نفس شما کار [زشتی] را برای شما آراسته است.

پس اینک صبری نیکو [بهرتر است] و بر آنچه توصیف می‌کنید از خداوند یاری می‌خواهم.

۲. آن را درحالی‌که دروغ می‌گفتند، آوردند.

اگرچه توجیه مذکور، مشکل معنوی مجاورت موجود در آیه را حل می‌کند اما چنان‌که ملاحظه می‌شود، راه‌حل، یک راهکار بلاغی است نه نحوی.

در این باره گفته شده است: اگر کسی بپرسد چرا خون با لفظ کَذِب وصف شده است حال آنکه کَذِب از صفات سخن است نه صفات اجسام؟ جواب آن است که معنای کَذِب، مکذوب فیه (دروغ گفته شده درباره آن) است (علم الهدی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۱۰۵/ ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۳۱/ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۰).

ب) تقدیر گرفتن لفظ «ذی»، قبل از کَذِب: که راهکاری نحوی است و زجاج آن را پیشنهاد داده است. وی معتقد است که قبل از کَذِب، لفظ ذی یعنی ذی کَذِب (دارای دروغ) حذف شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۰۸).

دو وجه فوق اگرچه می‌توانند راهکاری جهت رفع اشکال معنا باشند اما به بهترین وجه، بیانگر ناکارآمد بودن باب مجاورت در توجیه معنا هستند زیرا در همه موارد فوق، تلاش بر آن بوده است تا اعراب، به وجوه دیگری غیر از مجاورت تفسیر شود و اشکالات معنوی ناشی از ساختار خفض به جوار، به طرق دیگری حل شده‌اند.

برخی برای حل این مشکل، مجاورت را یکی از انواع اعراب تقدیری دانسته‌اند و آن را در ذیل حرکات اعرابی مقدر مانند اسم مقصور، منقوص و مضاف به یاء متکلم بیان کرده‌اند. از نظر آنان «اعراب در مجاورت مقدر است و اشتغال محل به حرکت مجاورت، مانع ظهور آن شده است» (فرحان الحمید، ۲۰۱۵، ص ۹۳).

با رجوع به سخن صاحب این نظر، متوجه وجود تناقضی گسترده در آرای وی خواهیم شد. وی گاهی مجاورت را حرکتی اعرابی و نحوی ندانسته است و آن را صرفاً حرکتی برای زیبایی و رعایت موسیقی سخن برشمرده است؛ از همه مهم‌تر اینکه این رأی را نظر نهایی خود اعلام کرده است. وی گفته است: «ما در پایان می‌گوییم که حرکت مجاورت، نه حرکتی مبنی است و نه حرکت اعرابی بلکه صرفاً حرکتی است که به خاطر مناسبت بین دو لفظ مجاور هم ذکر می‌شود. بنابراین به عامل نیاز ندارد زیرا آوردن این حرکت تنها برای زیباسازی لفظ است» (همان‌جا). وی سپس و بعد از ارائه نظر نهایی خود گفته است: «حرکت اعرابی، به خاطر اقتضای عامل، مقدر شده است و اشتغال محل به حرکت مجاورت، مانع ظهور آن شده است» (همان‌جا). صرف نظر از تناقض موجود در سخن این نویسنده، وی دچار اشتباهی بزرگ در فهم اعراب تقدیری شده است از آن جهت که علت عدم ظهور حرکات اصلی اعراب در اعراب تقدیری،

غیرممکن بودن ظهور آن حرکات است؛ جایگاه و شرایط اعراب تقدیری به گونه‌ای است که امکان و مجالی برای ظهور حرکت حقیقی وجود ندارد زیرا ۱. اسم مقصور، مختوم به الف است و الف ذاتاً ساکن و بدون حرکت است و امکان داشتن حرکت ندارد؛ ۲. حرکت اصلی در اسم‌های مختوم به یاء (منقوص) به دلیل سنگینی تلفظ ضمه و کسره بر یاء و تسهیل قرائت و خوانش، ظهور ندارد؛ ۳. خواندن یاء متکلم بدون تلفظ کسره در ماقبل آن امکان‌پذیر نیست (مضاف به یاء متکلم) چه اگر چنین وجهی صورت گیرد، دو صورت قابل فرض است: الف. ماقبل یاء متکلم، ضمه باشد که اعلال به قلب واو رخ می‌دهد به‌عنوان مثال کتابی که یاء به واو تبدیل می‌شود یعنی کتابو؛ ب. ماقبل یاء متکلم، فتحه قرار بگیرد که لزوم اعلال به قلب الف اتفاق خواهد افتاد به‌عنوان مثال کتابی که به کتابا تبدیل می‌شود حال آنکه هیچ‌یک از علل و مشکلات اعراب تقدیری، در حمل به جوار وجود ندارد و از همه مهم‌تر اینکه نحویان هرگز مجاورت را در ذیل اعراب تقدیری بررسی نکرده و آن را جزء این باب ندانسته‌اند.

در پایان می‌توان گفت که حمل به جوار «مسأله‌ای ساختگی برای تفسیر ابیات است که نحویان، دلیلی برای جر کلمات در آن پیدا نکرده‌اند» (عبد اللطیف، ۱۹۹۲، ص ۲۲۲). مجاورت صرفاً یک پدیده آوایی زیباشناختی است که با هدف حفظ نغمه‌نگ میان کلمات و ترکیب‌ها در شعر و نثر مورد استفاده قرار گرفته است. «حمل به جوار، اعرابی است که علل محض زیبایی‌شناختی عامل آن است و هیچ ارتباطی میان این اسباب با موضوعات معانی کارکردی [در نحو] نیست» (تمام حسان، ۱۹۹۴، ص ۲۳۵).

نتیجه‌گیری

۱) اعراب، بخش عظیمی از کشف معنا، و مهم‌ترین کارکرد را در معناشناسی زبان عربی بر عهده دارد؛ اما این موضوع به معنای توانایی مطلق آن در کشف همه معانی موجود در متن نیست. اعراب در مواردی نه تنها به فهم معنا کمک نمی‌کند بلکه معنای اشتباهی را به دست می‌دهد.

۲) برخی ابواب نحوی مانند مجاورت، کارکرد صحیحی در ادای معانی متن ندارند و صرفاً به‌عنوان بیراهه‌هایی در جهت قرار دادن متن، تحت سلطه اعراب وضع شده‌اند.

۳) مجاورت از جمله ابواب خارج از چارچوب نحو است. این حکم نحوی برخلاف غایت نحو، معنای اشتباهی را منتقل می‌کند. مجاورت با وجود اینکه در ذیل مجاورت قرار دارد اما منتقل‌کننده معانی جری (مجرور به حرف جر، مضاف‌الیه و تابع) نیست و برخلاف اعراب جری، دارای معانی رفعی و نصبی است.

۴) کلمه در مجاورت با وجود آنکه اعراب دارد، اما این حرکت یک معمول نحوی نیست که عامل داشته باشد بلکه مجاورت یک تابع آوایی است؛ همسایگی با کلمه مجرور و نغمه‌هنگ کلام، دلیل مجرور شدن آن است و عوامل تعریف‌شده در نحو، تأثیری بر حرکت آن ندارند؛ بنابراین لازم است که در ذیل علم آواشناسی قرار گرفته و معنای آن در این علم مورد بررسی قرار گیرد.

۵) عدم توانمندی مجاورت در ارائه معنای صحیح متن، زبان‌شناسان را به تأویل و پیشنهاد وجوه غالباً بلاغی و اندک نحوی به‌جای این باب و به‌منظور حل بحران معنا واداشته است.

۶) اعراب هرچند غالب اوقات، معانی نحوی را تعیین می‌کند اما بدون همیاری علوم دیگر مانند لغت، بلاغت و آواشناسی هرگز توان تعیین معنای دقیق متن را نخواهد شد. معانی ثانوی متن همچون معانی مجازی در بلاغت، کارکرد معانی حقیقی وضع شده برای کلمه در واژه‌شناسی (علم مُعْجَم)، و دلالت اصوات و آواها بر معنا در آواشناسی تعیین می‌شوند و اعراب توان کشف آن‌ها را ندارد؛ بنابراین معنا فرآیندی است که در مجموعه همکاری علوم مختلف با اعراب به دست می‌آید.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: ابوالفضل بهرام پور؛ تهران: نشر تلاوت، ١٣٨٧ ش.
١. ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد؛ *الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین* و معه کتاب *الانتصاف من الانصاف*؛ به کوشش: محمد محبی الدین، بیروت: المكتبة العصرية، ١٤٠٧ ق.
 ٢. ابن جنی، عثمان بن جنی؛ *الخصائص*؛ به کوشش: عبدالحمید هندواوی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ٢٠٠١ م.
 ٣. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ *متشابه القرآن و مختلفه*؛ قم: دار بیدار للنشر، ١٣٦٩ ق.
 ٤. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن؛ *المساعد علی تسهیل الفوائد*؛ به کوشش: محمد کامل برکات، مکه: جامعة أمّ القرى، بی تا.
 ٥. ابن فارس، احمد بن فارس؛ *الصاحی فی فقه اللغة العربیة و مسائلها و سنن العرب فی کلامها*؛ ج ٢، بیروت: دار الکتب العلمیة، ٢٠٠٧ م.
 ٦. ابن مالک، محمد بن عبدالله؛ *شرح التسهیل*؛ به کوشش: عبد الرحمن السیدود، محمد بدوی المختون، قاهره: هجر للطباعة و النشر و التوزیع و الإعلان، ١٩٩٠ م.
 ٧. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج ٣، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٤ ق.
 ٨. ابن هشام، عبدالله بن یوسف؛ *مغنی اللیب عن کتب الاعراب*؛ به کوشش: محمد محبی الدین، قاهره: مطبعة المدنی، ١٤٠٥ ق.
 ٩. ابو حیان، محمد بن یوسف؛ *إرتشاف الضرب*؛ به کوشش: رجب عثمان، رمضان عبد التواب، قاهره: مكتبة الخانجي، ١٤١٨ ق.
 ١٠. —؛ *البحر المحيط*؛ به کوشش: عرفات حسونة، بیروت: دار الفکر، ١٩٩٢ م.
 ١١. آشوری، حسین؛ «بررسی علل نحو با تکیه بر کتاب *الایضاح فی علل النحو ابوالقاسم زجاجی*»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ١٣٩١ ش.
 ١٢. آلوسی، سید محمود بن عبدالله؛ *روح المعانی*؛ ج ٤، بیروت: دار احیاء الکتاب العربی، ١٤٠٥ ق.
 ١٣. ایروانی، مرتضی؛ «*المجر علی الجوار فی القرآن الکریم*»، مجله مطالعات اسلامی، ش ٧٤، ١٣٨٥ ش.
 ١٤. باقری، مهری؛ *مقدمات زبان شناسی*؛ تهران: سوره مهر، ١٣٨٢ ش.
 ١٥. بغدادی، عبد القادر بن عمر؛ *خزانه الادب و لبّ لباب لسان العرب*؛ به کوشش: عبد السلام هارون، ج ٤، قاهره: مكتبة الخانجي، ١٩٩٧ م.
 ١٦. حسان، تمام؛ *اللغة العربیة معناها و میناها*؛ المغرب: دار الثقافة، ١٩٩٤ م.
 ١٧. حطیئة، جرول بن أوس؛ *دیوان الحطیئة*؛ شرح: أبی سعید السکری، بیروت: دار صادر، ١٩٨١ م.

۱۸. خفاجی، احمد بن محمد؛ *عناية القاضی و كفاية الراضی*؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۹. زجاجی، عبدالرحمن بن اسحاق؛ *الايضاح في علل النحو*؛ به كوشش: مازن المبارك، ج ۳، بیروت: دار النفائس، ۱۹۷۹ م.
۲۰. زحیلی، وهبة؛ *التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج*؛ ج ۱۰، دمشق: دار الفكر، ۲۰۰۹ م.
۲۱. زحشری، محمود بن عمر؛ *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل*؛ بیروت: دار الفكر، ۱۳۹۷ ق.
۲۲. —؛ *المفصل في صنعة الاعراب*؛ به كوشش: كمال جبری عبهری، رسالة دكتوراه، جامعة السوربون، بی تا.
۲۳. سلیمان، فكری محمد؛ «*أثر الجوار في المستويات اللغوية*»؛ مجلة علوم اللغة بالقاهرة، ش ۲، ۲۰۰۴ م.
۲۴. سیبویه، عمرو بن عثمان؛ *الكتاب*؛ به كوشش: عبد السلام هارون، بیروت: دار الجليل، بی تا.
۲۵. السید، محمود احمد؛ *شؤون لغوية*؛ دمشق: دار الفكر، ۱۹۸۹ م.
۲۶. سیرافی، یوسف بن ابی سعید؛ *شرح أبيات سيبويه*؛ به كوشش: محمد الريح، بیروت: دار الجليل، ۱۹۹۶ م.
۲۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بكر؛ *الاتقان في علوم القرآن*؛ ریاض: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۲۶ ق.
۲۸. —؛ *مع الهوامع*؛ به كوشش: احمد شمس الدين، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۶ ق.
۲۹. شعیری، حمیدرضا؛ *مبانی معناشناسی نوین*؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱ ش.
۳۰. صالح، قاسم محمد؛ «*ظاهرة الحمل على الجوار المنفصل في النحو*»، اللغة العربية و آدابها الأردنية، الأردن، ش ۲، ۲۰۰۷ م.
۳۱. صبان، محمد بن علی؛ *حاشية الصبان على شرح الاشموني*، بیروت: دار الفكر، ۱۹۹۹ م.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البيان لعلوم القرآن*؛ قم: منشورات مكتبة المرعشي، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ *مجمع البحرين*؛ ج ۳، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۳۴. عبد اللطیف، محمد حماسة؛ *اللغة و بناء الشعر*؛ ج ۱، مصر: دار غریب للطباعة و النشر، ۱۹۹۲ م.
۳۵. عسکری، حسن بن عبدالله؛ *الفروق في اللغة*؛ بیروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۴۰۰ ق.
۳۶. عسیری، ابراهیم بن علی؛ «*المسائل النحوية و الصرفية في كتاب الفصول لابي العلاء صاعد البغدادي*»، رساله دکتري، السعودية: جامعة أم القرى، ۱۴۲۹ ق.
۳۷. عکبری، عبدالله بن حسین؛ *التبيان في إعراب القرآن*؛ به كوشش: علی البجاوی، ج ۲، بیروت: دار الجليل، ۱۹۸۷ م.
۳۸. علم الهدی، علی بن حسین؛ *أمالی المرتضى (غرر الفوائد و درر القلائد)*؛ قاهره: دار الفكر العربي، ۱۹۹۸ م.

٣٩. فراء، يحيى بن زياد؛ معانى القرآن؛ ج ٣، بيروت: عالم الكتاب، ١٩٨٣ م.
٤٠. فرحان الحميد، خديجة؛ المخالفة فى الاتباع: مظاهرها و دلالاتها؛ الأردن: دار الجنان، ٢٠١٥ م.
٤١. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى؛ التفسير الصافي؛ ج ٢، تهران: مكتبة الصدر، ١٤١٥ ق.
٤٢. —؛ الوافي؛ اصفهان: كتابخانه أمير المؤمنين على (ع)، ١٤٠٦ ق.
٤٣. فيومي، احمد بن محمد؛ المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير؛ ج ٣، قم: مؤسسة دار الهجرة، ١٤١٤ ق.
٤٤. قطب، سيد؛ فى ظلال القرآن؛ ج ٥، بيروت: دار الشروق، ١٤١٢ ق.
٤٥. قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٦٨ ش.
٤٦. مبارك، مازن؛ الزجاجى حياته و آثاره و مذهبه النحوى من خلال كتابه (الايضاح)؛ ج ٢، دمشق: دار الفكر، ١٩٨٤ م.
٤٧. مصطفى، ابراهيم؛ احياء النحو؛ قاهره: مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ١٩٥٩ م.
٤٨. نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن؛ به كوشش: زهيد غازى زاهد، ج ٢، قاهره: عالم الكتب، ١٩٨٥ م.
٤٩. نعيمى، زينب مديح جبارة؛ «الدلالة النحوية بين التداوى والمحدثين»؛ مجلة واسط للعلوم الإنسانية بالعراق، ش ١٢، ٢٠٠٩ م.
٥٠. هاشمى، احمد؛ جواهر البلاغة؛ بيروت: المكتبة العصرية، ١٩٩٩ م.